



The University of Tehran Press

A Reflection on the Postmodern Critical Approach to International Law: From Rigidity to Fluidity of Concepts

Reza Mousazadeh^{1✉} | Ehsan Sepahvand² 

1. Corresponding Author; Prof., Department of Law, School of International Relations, Iranian Ministry of Foreign Affairs. Tehran, Iran. Email: r.mousazadeh@sir.ac.ir
2. Master of Diplomacy and International Organizations, Tehran, Iran.
Email: Ehsan.sepahvand1789@gmail.com

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article	During the last three decades of the twentieth century, the field of social sciences witnessed significant transformations. Among these changes is the emergence of a critical thought known as postmodernism. The postmodern critical movement in international law seeks to identify the distinctions and conflicts in international legal discourses, focusing on the values of the marginalized in this domain. From this perspective, international law is in a kind of crisis regarding the validity of legal rules and their functionality. This study critiques international law from a postmodern standpoint through three avenues: critiquing the rationalist structure of liberal thought, critiquing the epistemology of modernism, and critiquing legal positivism through the deconstruction of postmodernism. The authors of this research argue that the emergence of fluidity in international law, viewed through postmodern critiques, is a consequence of a social process. This concept is discussed by examining the components associated with postmodernism, including pluralism, relativism, uncertainty, and anti-foundationalism. Consequently, from a postmodern perspective, the rejection of grand narratives presents an inconsistent future for international law and its thinkers, characterized by fluidity in the foundations of international law. The main issue in examining these hypotheses is to elucidate the impact of postmodern themes and the concepts arising from this impact on international law, which is approached through a discursive method of engaging with these concepts.
Pages: 803-829	
Received: 2023/03/05	
Received in Revised form: 2023/05/12	
Accepted: 2023/06/26	
Published online: 2025/06/22	
Keywords: <i>postmodernism, critical studies of international law, pluralism, fluidity, anti-foundationalism.</i>	
How To Cite	Mousazadeh, Reza; Sepahvand, Ehsan (2025). A Reflection on the Postmodern Critical Approach to International Law: From Rigidity to Fluidity of Concepts. <i>Public Law Studies Quarterly</i> , 55 (2), 803-829. DOI: https://doi.com/10.22059/jplsqt.2023.355226.3268
DOI	10.22059/jplsqt.2023.355226.3268
Publisher	The University of Tehran Press. 



تأملی بر رویکرد انتقادی پست مدرنیسم به حقوق بین الملل:

گذار از تصلب به سیالیت مفاهیم

رضا موسی زاده^۱ | احسان سپهوند^۲

۱. نویسنده مسئول؛ استاد تمام، گروه دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

رایانامه: r.mousazadeh@ut.ac.ir۲. کارشناسی ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی، تهران، ایران. رایانامه: Ehsan.sepahvand1789@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی صفحات: ۸۰۳-۸۲۹ تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۱۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۲/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۰۵ تاریخ انتشار برخط: کلیدواژه‌ها: پست مدرنیسم، تکثرگرایی، سیالیت، ضد مبنایگرایی، مطالعات انتقادی حقوق بین‌الملل.	طی سه دهه انتهایی قرن بیستم عرصه علوم اجتماعی شاهد تحولات چشمگیری بوده است. از جمله این تحولات بروز اندیشه‌ای انتقادی با عنوان پست مدرنیسم است. جریان انتقادی پست مدرنیسم در حقوق بین‌الملل به دنبال یافتن وجوه افتراق و تعارضات در روند گفتارهای حقوقی بین‌الملل با نگاهی به ارزش‌های مغلوبان در این وادی است. حقوق بین‌الملل از این منظر به لحاظ اعتبار قواعد حقوقی و عملکردی در نوعی از بحران قرار دارد. انتقادات پست مدرنیستی به حقوق بین‌الملل در این پژوهش از سه طریق انتقاد از ساختار خردگرایانه اندیشه لیبرال، انتقاد از معرفت‌شناسی مدرنیسم و انتقاد از پوزیتیویسم حقوقی به واسطه ساختار شکنی پست مدرنیسم صورت می‌گیرد. نویسندگان این پژوهش بر آن‌اند که بروز سیالیت در حقوق بین‌الملل از منظر انتقادات پست مدرنیستی پیامد یک روند اجتماعی است. این مفهوم از طریق بررسی مؤلفه‌های مورد بحث از پست مدرنیسم شامل تکثرگرایی، نسبی گرایی، عدم قطعیت و ضد مبنایگرایی مورد بحث قرار گرفته است. در نتیجه از دریچه پست مدرنیسم، رد کلان روایت‌ها، آینده نامنسجمی را مقابل حقوق بین‌الملل و متفکران آن قرار می‌دهد که مشخصه آن سیالیت در مبانی حقوق بین‌الملل خواهد بود. مسئله اصلی بررسی این فرضیه‌ها تبیین تأثیر مضامین پست مدرن و مفاهیم حاصل از این تأثیر در حقوق بین‌الملل است که این موضوع از طریق روش گفتارمندی مواجهه با این مفاهیم موردنظر قرار می‌گیرد.
استناد	موسی زاده، رضا؛ سپهوند، احسان (۱۴۰۴). تأملی بر رویکرد انتقادی پست مدرنیسم به حقوق بین‌الملل: گذار از تصلب به سیالیت مفاهیم. <i>مطالعات حقوق عمومی</i> ، ۵۵ (۲)، ۸۰۳-۸۲۹.
DOI	DOI: https://doi.com/10.22059/jpls.2023.355226.3268
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

با بروز گفتمان انتقادی در عرصه علوم انسانی، مباحث مرتبط با علوم انسانی نیز جلوه معنایی خاصی به خود گرفت که این جلوه برون‌دادی به نام اندیشه پست‌مدرن را به عالم تفکر ارائه کرد. متفکرانی چون لیوتار^۱، دریدا^۲، بودریار^۳ و فوکو^۴ هر یک به شکلی میراث مدرنیته را با نقد بنیان‌برانداز خویش به جدال کشیدند. آنها طرح امکان شناخت، همانند الگوی پوزیتیویسم را غیرممکن دانسته و ابراز داشتند که رفتارگرایی تأمل‌ورزی درباره امور انسانی را به شدت محدود می‌سازد، پس با عبور از پوزیتیویسم چه مناسب‌تر است که هر کس یا گروهی بتواند حقیقت‌هایی خاص خود را داشته باشد تا با جلوه خرد، تکثر چشم‌اندازها جانشین امر واقعی یا صدق شود.

رویکرد پست‌مدرن در حوزه حقوق بین‌الملل معرفت‌شناسی ماقبل خود را در بحران شناختی می‌دید و مدعی شد مبانی روش‌های قبل دچار خدشه است و روش‌های جدید هم قادر نیستند معیارهای جانشین برای توجیه نظریه‌ها ارائه دهند. بدین ترتیب سؤال مطرح‌شده در این مبحث این است که آیا به صورت بنیادین می‌توان با وجود پست‌مدرنیسم از اندیشه‌سازی در حوزه یادشده سخن گفت؟ به عقیده نگارندگان پاسخ مثبت است و تعارضی بین رویکرد شالوده‌شکنانه پست‌مدرنیسم و تأملات ضد مبناگرایانه در حقوق بین‌الملل وجود ندارد. پست‌مدرنیسم در حقوق بین‌الملل یک رویکرد سلبی به حساب می‌آید، به این تفسیر که به دنبال ایجاد یک نظام مفهومی و اجرایی در حوزه حقوق نیست و از برآیند آن نمی‌توان نظام متحد و منظم کارکردی به دست آورد. در این میان جریان و رویکرد انتقادی پیش‌رونده پست‌مدرنیسم مفاهیمی از خود بر جای نهاده از جمله ضد اقتدارگرایی، خودپراکندگی، تولید ساختارهای باز و نامعین و همچنین نبود مرز معین و مرکزیت مشخص که این مفاهیم با ورود به حوزه حقوق بین‌الملل تأثیرات ملموسی را نمایانگر است. این تأثیرات نشانه‌هایی چون ایجاد خدشه در مبحث کلی‌گرایی و وحدت حقوقی مدرنیسم را در پی داشته است و این نظام حقوقی غیرمتمرکز به سمت وسوی کثرت و عدم وجود کانون مرکزی میل می‌کند. بنا بر این توضیح قواعد و استدلال‌ها وجهه‌ای نامتعیین به خود می‌گیرند، از این رو نمی‌توان مسیر عبور از این عدم تعین را به تنهایی در مباحث حقوقی جست، از همین منظر مباحث به سمت‌های مفاهیم سیاسی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی تمایل دارد (Koskeniemi, 2011: 17).

1. Jean-François Lyotard
2. Jacques Derrida
3. Jean Baudrillard
4. Paul Michel Foucault

۲. چارچوب نظری بحث

در آغاز بحث باید اشاره کرد که رویارویی با مفهومی تحت عنوان حقوق و ارتباط آن با پست مدرنیسم، تلاشی است برای درک وضعیت پست مدرن و همچنین امکانات، دشواری‌ها و چالش‌های بنیادینی که حول مفهوم حقوق در این وضعیت ایجاد می‌شود. در تعریف پست مدرنیسم می‌توان چنین انگاشت که برای این مفهوم به دلیل تعریف‌گریزی، در اساس اشتراک نظری جامع و مانع وجود ندارد و هر کدام از نظریه‌پردازان این حوزه متناسب با جلوه‌گاه نظری خود تعریفی در این زمینه عنوان داشته‌اند. برای نمونه فوکو پست مدرنیسم را جریانی پیچیده، دردسرافرین، رمزگونه و مبهم معرفی می‌کند (Foucault, 1984: 39). رولان بارت پست مدرنیسم را لحظه تحول ناگهانی آرام می‌داند (Barthes, 1989: xxii). اما شاید روشن‌ترین عبارتی که درباره پست مدرنیسم بتوان استفاده کرد این است که این مفهوم بیش از هر چیز، یک وضعیت ذهنی محسوب می‌شود که اعلان پایان عصر مدرن درون مایه آن است. پست مدرنیسم به عنوان یک رویکرد به استثنای نسبت‌های تجسمی آن یعنی در معماری و نقاشی، به عقیده بسیاری هرگز عینی نبوده است. به تعبیر دقیق‌تر پست مدرنیسم مبین یک رویکرد محرز مشخص، یا فلسفه‌ای جامع و همه‌گیر نبوده و نیست، این رویکرد در بنیان قائل به نظریه مدون و فلسفه کلی یا جامع نیست، بلکه برعکس به دریافت‌ها، تشخیص‌ها، شناخت‌ها، تعبیر، تفاسیر و برداشت‌های متفاوت و متنوع از فرهنگ رایج و ترسیم‌نمایی از کثرت پدیده‌های مرتبط به هم عقیده دارد. به بیانی کلی پست مدرنیسم به عنوان یک جریان اجتماعی منتقد دربرگیرنده مجموعه‌ای از نویسندگان و ایده‌پردازانی است که در حوزه‌های تخصصی خود به ارزش‌های برآمده از مدرنیته تاخته‌اند و عصر مدرن را از دست‌رفته می‌پندارند. با توجه به تعاریف ارائه‌شده، در خصوص حقوق و پست مدرنیسم می‌بایست در نظر داشت که پست مدرن‌ها نوعی بی‌اعتمادی محض به مبانی اخلاق، سیاست و حقوق دارند (Litowitz, 1997: 69). اما عرصه‌ها و امکانات جدیدی در وضعیت پست مدرن برای مفهوم حقوق وجود دارد، زیرا مفهوم حقوق به طرز تناقض‌مندی، در وضعیت پست مدرن، هم ویران می‌شود و هم به حیات خود ادامه می‌دهد. در تعریف کاره دومالبرگ^۱، حقوق قاعده‌ای است که در یک دولت اجتماعی مقرر شده است و افراد را به دلیل ضمانت اجرایی که حکومت‌ها به نحو سازمان‌یافته برای اعمال قدرت عمومی تدارک دیده‌اند، به رعایت آن وادار می‌کند (باقری، ۱۳۹۵: ۲۷). برابر مؤلفه‌های موجود در مباحث مذکور مشخص می‌شود که حقوق پدیده‌ای ثابت نیست. قواعد آن اگرچه نیازمند استحکام و قوام‌یافتگی‌اند، اما نمی‌توانند ثابت و بی‌حرکت باشند. بنابراین مشخص می‌شود تحول و پویایی حقوق همواره امری محل تأمل بوده است. از سوی دیگر، با توجه به تعاریف، حقوق یک واقعیت مادی هم نیست، بلکه به‌طور مشخص یک پدیده انسانی است. در یک پدیده

1. Carre de Malberg

انسانی نیز نمی‌توان به قطعیت از برتری یک اندیشه و فکر یا یک عامل نهایی مطلق در تحول یک پدیده سخن گفت (Karhonen, 1996: 1-28). از این رو اندیشمندان پست مدرن، به‌طور مشخص میشل فوکو به نقد مفهوم حق در کالبد کاربست‌های مدرن از منظر نظری و پراگماتیک برخاسته‌اند (Mourad, 2003: 453). از این منظر، با بروز نوعی سیالیت پارادایمی و نبود مبنا از فرد به فرد دیگر و از جامعه به جامعه‌ای دیگر، مفهوم حق نیز از جامعه به جامعه‌ای و از بستری به بستر دیگر متغیر خواهد بود، زیرا در این نگاه حقیقت، وابسته به ضوابط معنایی و شکل قرائت نوعی از جهان‌بینی است که در هر اجتماع متفاوت از دیگری است و معنایش به تأویلی وابسته است که در فراروی جهان خُرد و محلی ارائه شده است. این مهم بیانگر دریچه نگاه انتقادی پست مدرنیسم به مفهوم حقوق است. این تفسیر آغاز نگاه انتقادی پست مدرنیسم به حقوق بین‌الملل است که در مطالب بعدی مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱.۲. رویکرد انتقادی در حقوق بین‌الملل

تحلیل و بررسی گفتمان انتقادی را به صورت کلی می‌توان از منظر عکس‌العملی ویژه و معنایی در برابر پارادایم‌های رسمی و غالب ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در نظر گرفت، همانند زبان‌شناسی ساختاری، زایشی و یا زبان متن. این رویکرد در حقوق بین‌الملل و مطالعات/انتقادی حقوقی^۱ در پی یافتن وجوه افتراق و تعارضات در روند گفتمان‌های حقوقی بین‌الملل است. روند نو در فلسفه حقوق بین‌الملل در واقع قسمتی از جنبش وسیع‌تر فلسفی در حقوق معاصر بود که عموماً با عنوان جنبش انتقادی حقوقی از آن یاد می‌شود (Kennedy, 1986: 21). رویکرد انتقادی در حقوق بین‌الملل زمانی آغاز شد که مفسران این رویکرد معتقد بودند، حقوق بین‌الملل به لحاظ اعتبار قواعد حقوقی و عملکردی در یک بحران قرار دارد. بحرانی که در وجه آشکار آن را منتقدان به مسئله مشروعیت حقوق بین‌الملل نسبت دادند. آنها معتقد بودند ساختار حاکمیت بین‌المللی حقوقی به لحاظ تحکم عناصر اقتصادی بازار و رویکردهای سلسله‌مراتبی وارد شده به حقوق بین‌الملل از محدوده صلاحیت خارج شده است (Mutua, 2000: 9). این رویکرد در اساس گرایش به عدم تبعیت از ساختارهای پیشین دارد و با در نظر گرفتن سطوح متفاوتی از تحلیل در نظام حقوقی بین‌الملل، مؤلفه هویت را مغفول مانده می‌پندارد. البته اندیشمندان رویکرد انتقادی در حقوق بین‌الملل بر پیچیدگی‌های اجتماعی نیز در شکل‌گیری حقوق، در فرایند ایجاد قواعد حقوق بین‌الملل هم تأکید ویژه دارند (Mutua, 2000: 9). این رویکرد را بسیاری نوعی واکنش به ناکارآمدی ساختارهایی حقوقی بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم در برقراری عدالت بین‌المللی به‌عنوان یک ایدئولوژی می‌دانند که جهان سرمایه‌داری لیبرال در ساختار خود به‌نوعی مسبب این نقصان شده است (Chinimi, 1999: 337). برخی

نیز بر آن بوده‌اند تا این مسیر انتقادی را به شیوهٔ هابرماسی از خلال جهان‌شمولی پیش ببرند تا بدین وسیله به پروژهٔ بازسازی ساختاری مدرنیته بپیوندند (Habermas, 1996: 58).

با این توصیف‌ها پژوهشگر به نوعی انکار روایت و نظم عمومی در نظریهٔ انتقادی در زمینهٔ حقوق بین‌الملل برمی‌خورد (Wacks, 2006: 138). نمونهٔ انکار این نظم و روایت حاکم در مباحث مطالعات انتقادی حقوق آنجایی جلوه می‌کند که بدانیم مجموعه اصول و قواعد در این چارچوب، دارای حداقل یک اصل و قاعدهٔ رقیب هستند. این قواعد رقیب به واسطهٔ تبیین و آشکار ساختن روایت‌های مغلوب و به حاشیه رانده‌شده به جریان بازمی‌گردد که این طریق نمونه‌ای از تقویت جریان مغفول‌مانده در مؤلفه‌های پست مدرن است (الهی‌نوی نظری و اصغرزاده کانی، ۱۴۰۰: ۳). در مجموع بنابر وجه و ماهیت انتقادی این رویکرد نمی‌بایست انتظار ارائهٔ یک راهکار دقیق، منسجم و هوشمند را از مجموعه نظرهای انتقادی در حقوق بین‌الملل داشت، بلکه می‌بایست به وجوه انتقادی و مفاهیم مطرح‌شده توسط این نظرها توجهات معناگرایانه کرد.

۳. پست مدرنیسم در حقوق بین‌الملل و مباحث انتقادی آن

مکتب انتقادی محصول دامنهٔ وسیعی از رویکردهایی است که هر کدام از منظر نحله‌های فکری مدنظر خویش به اندیشه‌های مدرن حقوقی ابراز انتقاد می‌کنند. این دست از تفکرات به صورت کلی از معرفت‌شناسی اثباتی ناخشنودند. از این منظر روش و معرفت‌شناسی مجموعهٔ خردگرایانه مدرنیست‌های مکتب فرانکفورت در تفاوت ماهوی با گرایش‌های ساختارشکنانهٔ رویکرد پست مدرنیسم قرار دارد. در هر دو رویکرد موجود برقراری نوعی ارتباط بین مفاهیم معرفت‌شناسی و قدرت مدنظر قرار گرفته است، اما پست مدرنیسم در پی یافتن رویه‌ای است که ساختارهای قدرت چگونه بر حوزه‌ی دانش و معرفت‌شناسی مؤثر واقع می‌شود و با ورود به حوزهٔ تحلیل گفتمانی به دنبال دگرگونی این ساختارها از طریق ساختارشکنی در ساخت قدرت است (کاظمی، ۱۳۹۴: ۱۶۱). در این زمینه رویکرد انتقادی پست مدرنیسم حرکت روند حقوق بین‌الملل را به نوعی متناقض ارزیابی کرده و ایده‌های آن را در تعارض با هم تفسیر می‌کند. مارتی کاسکنمی^۱ از چهره‌های برجسته این رویکرد، مؤلفه‌های بنیادین حقوق بین‌الملل را در دفاع از مواضع متناقض این حوزه در جهت آرمان‌شهر حقوق بین‌الملل پیرامون جامعهٔ جهانی به کار برد که از نظر وی گاهی دکترین حقوق بین‌الملل در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند (koskenniemi, 1989: 42). در بحث حاضر می‌بایست به این مهم اشاره کرد که نظریه‌پردازان حقوقی بین‌الملل متعلق به رویکرد پست مدرن و در

1. Marti Koskenniemi

مارتی کاسکنمی (متولد ۱۹۵۳) حقوقدان مشهور بین‌المللی است که سابقهٔ فعالیت دیپلماتیک برای کشور فنلاند را در کارنامه دارد. کاسکنمی عضو اسبق کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد است و سابقهٔ قضاوت در دیوان اداری بانک آسیایی توسعه را نیز دارد. وی را به نوعی پرچمدار تفسیر و تبیین رویکرد‌های انتقادی به حقوق بین‌الملل می‌نامند.

رأس آنها کاسکنمی توسعه درونی، «(خودجوش)»^۱ یا شبه‌درونی و شبه خودجوش رژیم‌های هنجاری در حوزه حقوق بین‌الملل را بازخوردی ناگزیر از شرایط اجتماعی زندگی پست‌مدرن می‌دانند.

افزایش اضطراب و تشویش در جامعه بین‌المللی مرتبط با تأثیر مسئله کثرت بر ظهور عدم انسجام و عدم یکپارچگی جریان حقوق بین‌الملل که از آن تحت عنوان «(نگرانی‌های پست‌مدرن)»^۲ یاد می‌شود، از دهه هشتاد میلادی به بعد مسبب آن شده که برخی نظریه‌پردازان رویکردهای مختلف حقوقی، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی این مورد را در وجه عملی موردنظر قرار دهند. به‌طور مشخص کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد در دو طرح «(خطرهای ناشی از کثرت‌گرایی حقوق بین‌الملل)»^۳ و «(مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در برابر اعمال متخلفانه)»^۴ این مهم را مورد توجه قرار داده است (Koskeniemi & Leino, 2002: 559). پست‌مدرن‌ها در حقوق بین‌الملل با بیان ویژه خود به انکار وحدت می‌پردازند. بر این اساس دریدا و لیوتار کثرت را زائیده کارکرد زبان و بازی‌های زبانی می‌دانند (الوانی و هاشمیان، ۱۳۸۶: ۱۱۶). با این دیدگاه جامعه بین‌المللی در عصر پست‌مدرن مباحث خود را فراتر از دولت‌ها و کنشگران فروملی در نظر می‌گیرد. افزایش روزافزون هنجارهای حقوقی بین‌المللی از این منظر، بستر چندپارگی حقوق بین‌الملل را مهیا کرده است. بروز رژیم‌های متنوع، تکرر در منابع و گاهی تعارض قواعد حقوقی با یکدیگر سبب شده که نگرانی‌های عنوان‌شده از پست‌مدرنیسم، به‌صورت جدی‌تری محل توجه متفکران حقوق بین‌الملل واقع شود (علیزاده، ۱۳۸۶: ۹۳). پست‌مدرنیسم قالب حقوقی واحد و یکدست را به‌علت گرایش‌های متفاوت انسانی در سطح جهانی مناسب نمی‌داند. آنها معتقدند تمامی ارزش‌ها در نقاط مختلف جهان حائز اهمیت و رجوع هستند. به همین دلیل آنها با عبور از تک‌بعدی انگاشتن حقوق بین‌الملل، تفسیری تکتک‌گرایانه از مفهوم انسان در حقوق بین‌الملل در نظر دارند، زیرا انسان پست‌مدرن شده تنها دارای یک هویت واحد و ساختاری نیست، بلکه او از مجموعه‌ای از هویت‌های خرد که محصول در هم شکستن هویت ساختاری یکپارچه بوده، پدید آمده است. از این منظر یک واقعیت انسانی نمی‌تواند واحد و مطلق باشد پس سرشت بشری فاقد اصول و مبانی غیرمتغیر است. از همین منظر می‌بایست برای فهم واقعیات برتری پیش‌فرض‌های خاص یا همان «(کلان‌روایت‌ها)»^۵ را ملغی پنداشت (الهوئی نظری و اصغرزاده کانی، ۱۴۰۰: ۷).

1. Ordre Spontane

2. Postmodern Anxieties

3. Fragmentation of International Law : Difficulties Arising From The Diversification and Expansion of International Law. https://legal.un.org/ilc/documentation/english/a_cn4_l682.pdf

4. Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts https://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/draft_articles/9_6_2001.pdf

5. Metanarratives

این مفهوم برآمده از اندیشه‌های ژان فرانسوا لیوتار است که از این مفهوم در کتاب معروف خود با عنوان وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش رونمایی کرد. کلان‌روایت‌ها در نگاه لیوتار باورهای انتزاعی به‌شمار می‌روند که نقش

۲.۲. مؤلفه‌های انتقادی پست مدرنیسم در مواجهه با حقوق بین الملل

برابر توضیحات ارائه شده پست مدرنیسم نیز در مجموعه اندیشه‌های انتقادی قرار دارد، با این تفاوت که پست مدرنیسم در برخی مباحث از طریق ساختارشکنی در مباحث نظری و قواعد بنیادین، انتقادات خود را مطرح می‌سازد. دو جایگاه مهم نقد پست مدرنیسم نسبت به حقوق بین الملل را می‌توان به این قرار دانست که در وجه درونی نوعی عدم انطباق داخلی روند فکری حقوق بین الملل مبین است و در وجه بیرونی نوعی تعصبات سیاسی و ایدئولوژیک مفروض ایجاد قواعد حقوقی در حقوق بین الملل هستند. از منظر نقد داخلی، نوعی ابهام در قواعد، اصول و ارزش‌های حقوقی مانع آن می‌شود که در تحلیل‌های حقوقی نتیجه مورد انتظار شکل نگیرد. در این باره کاسکنمی ابراز می‌دارد که حقوق بین الملل به تنهایی به عنوان ابزاری جهت توجیه یا نفی رفتارهای بین المللی به کار نمی‌آید، زیرا حقوق بین الملل بر پایه‌های متناقضی بنا شده است. حقوق بین الملل در نهایت برای توجیه هر رفتاری مورد استناد قرار می‌گیرد و در عین حال نمی‌تواند استدلال قانع کننده‌ای برای مشروعیت رویه‌های تابعان آن ارائه دهد (Kennedy, 1980: 376). با این دیدگاه ابهام در حقوق بین الملل مسبب امکان نگاه ابزاری به آن را فراهم آورده است. با اینکه در نقد درونی حقوق بین الملل فاقد محتوای دقیق در نظر گرفته می‌شود، در نقد بیرونی حقوق بین الملل کاملاً عامل ابزاری قدرت در نظر گرفته می‌شود که برای نیل به اهداف سیاسی، قدرت‌های سیاسی از آن بهره می‌برند. به منظور تبیین بحث مؤلفه‌های انتقادی، سه مفهوم در ذیل مفاهیم مورد انتقاد پست مدرنیسم به ساختار حاکم بر حقوق بین الملل در ادامه بررسی می‌شوند.

۲.۲.۱. ساختار لیبرال نظام حقوقی بین الملل

از منظر اندیشه انتقادی مسئله حائز اهمیت در خصوص عنوان مطرح شده، ((عقل گرایی لیبرال^۱ است که درون مایه امر اجتماعی را بر محور ((شالوده باوری^۲ ترویج می‌کند و ابژگی اجتماعی به شکلی فهم می‌شود که به فهم ذاتی از خود سوژه امر اجتماعی منجر شود. از همین منظر سیستم حاکم بر نظام حقوقی بین المللی یکی از محورهای مورد انتقاد پست مدرنیسم در حقوق بین الملل است. در خصوص این موضوع کاسکنمی جایگاه حقوق بین الملل معاصر را از منظر انتقادی دارای طیف وسیعی می‌داند که یک سوی آن واقعیات و سوی دیگر ناکجا آباد تعریف شده توسط اوست (Koskeniemi, 1989: 80-90). وی در انتقاد صریح به بنیان‌های لیبرال نظریه حقوق بین الملل معتقد است که حقوق بین الملل تضادها و

بسزایی در توضیح و تفسیر تجارب تاریخی و علمی ایفا می‌کنند، تا بدان پایه که به داستان‌های تاریخی و علم مطلقیت می‌بخشند و آنها را جهانشمول می‌سازند.

1. Liberal Rationalism
2. Foundationalism

ابهامات نظریه سیاسی لیبرال را بازتولید می‌کند (درون‌پرور و عسگری، ۱۴۰۰: ۱۲۹). در این بیان می‌توان این برداشت را در نظر گرفت که سیر حرکتی حقوق بین‌الملل در دو رأس واقعیات آنارشیک و دنیای وهمی و خیال گونه می‌تواند حرکت کند که در آن دنیای خیالی صلح و عدالت بر همه کس و همه چیز حاکم است. نظر این رویکرد عدم انسجام و نامعین بودن سیستم حقوقی بین‌المللی است.

جریان اصلی در حقوق بین‌الملل با پیش‌فرض اندیشه لیبرال بر این باور است که این نوع تعارضات در دل یک ساختار مشخص می‌تواند کنار یکدیگر قرار داشته باشند، اما رویکرد انتقادی پست‌مدرنیسم بر این باور است که اصول و قواعد رقیب، حضور تضادهای عمیق‌تری در اندیشه‌های حقوقی لیبرال را نشان می‌دهد که حل نشده باقی مانده است و این نکته از آن حیث حائز اهمیت است که از منظر رویکرد انتقادی پست‌مدرنیسم اندیشه حقوقی لیبرال زیربنای نظام حقوقی بین‌المللی است (Koskenniemi, 2005: 71). در اندیشه حقوقی لیبرال در واقع کشور جایگزین فرد می‌شود و در چنین موضع‌گیری، دولت – ملت هدف و تابع حقوق بین‌الملل است (Simposon, 1994: 113). در مقابل رویکرد انتقادی پست‌مدرنیسم «فهم تفسیری»^۱ را جایگزین فهم حقوق ورزانه مبتنی بر دانش حقوقی می‌داند تا به این وسیله بتوان تناقضات درونی حقوق بین‌الملل نشأت‌گرفته از لیبرالیسم را آشکار کرد (Kennedy, 1991: 327). بر این اساس پایه تفکر حقوق بین‌الملل ساختار عقلانی محدودی دارد و حقوق بین‌الملل در دوران معاصر تنها برخی از استدالات خود را ایجاد می‌کند و بر همین مبنا ناقص باقی می‌ماند. پس حقوق بین‌الملل بر پایه این تفسیر ایدئولوژیک شده و در الگوی استدلال‌های حقوقی موجود در لیبرالیسم محدود شده است. کاسکنمی با حرکتی از ساختار به تاریخ در این زمینه معتقد است که حقوق بین‌الملل معاصر محصول انگیزه‌های ناگهانی متمدن شدن مبتنی بر رویکردهای نژادی اواخر سده نوزدهم، به وجود آمده است. وی ظهور مؤثر گفتمان لیبرال را مربوط به مسائل بین‌المللی در اواخر قرن نوزدهم و پس از جنگ‌های قرن بیستم می‌داند (Koskenniemi, 2004: 11-97). از منظر کاسکنمی اگر به دلایل بروز این وضعیت پرداخته شود، پاسخ این خواهد بود که ریشه‌های حقوق بین‌الملل با رویکرد لیبرال شکل گرفته است و این تعارضات ناشی از این سرایت است (Koskenniemi, 2004: 459). به عبارت دیگر با مفروض دانستن اینکه لیبرالیسم به ماهیت عینی برخی ارزش‌هایش ارجاع دهد، در آن وضعیت تعارض و تناقضی در درونش شکل خواهد گرفت.

بحثی که در خصوص تأثیر لیبرالیسم بر ایجاد مؤلفه‌های زیربنایی حقوق بین‌الملل عنوان شد، ابراز می‌دارد که این تأثیر مسبب کشش حقوق بین‌الملل به بستر سیاسی شده است (Horwitz, 1977: 561). در واقع از منظر متفکران، این مؤلفه‌های بنیادین لیبرالیسم است که حقوق بین‌الملل را در بستر سیاسی

گرفتار کرده است (Carty, 1991: 12). این رویکرد انتقادی بر کاستی‌های لیبرالیسم به لحاظ فرهنگی اشاره دارد. در فرهنگی که تحت سلطه لیبرالیسم قرار گرفته، استدلال عقلانی نمی‌تواند به اجماع اخلاقی درباره موضوعی که تشکیل دهنده یک نظام عادلانه است، منجر شود. جامعه بین‌المللی نیز نخواهد توانست با ایجاد یک نظریه دموکراتیک در خصوص مفهوم عدالت در این زمینه به اجماع دست پیدا کند، به این دلیل که تقریباً هیچ‌گونه روش عقلانی جهت سنجش ادعاهای مطرح‌شده از سوی هر کدام از طرفین از منظر پست مدرنیسم وجود ندارد. اگر مفروض بداریم که نظریه عدالت بین‌المللی بر مبنای آزادی نامنسجم و متعارض بوده و تمامی نظریات دیگر نیز ناممکن باشند، در نتیجه هر نظامی که لیبرالیسم و مفاهیم بنیادین آن در حیات بین‌المللی حقوق بین‌الملل ایجاد کند، به دور از معضلات متعدد نخواهد بود. بر خلاف رویه لیبرال رویکرد انتقادی پست مدرنیسم بر تمرکز و بازگشت به عدالت ماهوی تأکید می‌کند. آنها معتقدند که فضای حقوقی بین‌المللی می‌بایست بر استبدادگرایی، فقر، نژادپرستی، فحشا، بیماری، گرسنگی و نابرابری درآمدها تمرکز کند. بدین ترتیب از این رویکرد فضای بین‌الملل به عنوان ابزاری جهت توسعه بین‌المللی و اعمال قدرت سیاسی در نظر گرفته می‌شود. از سوی دیگر با جریان تخصصی و گرایشی شدن حقوق بین‌الملل می‌توان چنین اندیشید که در این فضا رژیم‌های اختصاصی دانش در زمینه‌های مختلف مانند حقوق محیط زیست، حقوق بین‌المللی کیفری، حقوق بشر، حقوق تجارت و غیره در حال شکل‌گیری است که عالم فضای حقوق بین‌الملل را به نوعی قطعه‌قطعه می‌کند که در این قطعات هر کدام از مخاطبان خاص، منافع ویژه خود را در آن دنبال کنند.

به‌طور مشخص هر کدام از این رژیم‌ها در پی پاسخ دادن به پرسش‌های پیش روی حوزه تخصصی خود هستند. از همین رو می‌توان شاهد وجود استثنائات روزافزونی در حقوق بین‌الملل بود که بر اساس منافع و نیازهای گروه‌های خرد شکل می‌گیرند (Koskeniemi, 2009: 7).

۲.۲.۲. معرفت‌شناسی مدرن

مدرنیسم و خاستگاه معرفتی آن بر مبنای وحدت‌گرایی ساختارمند و اوری با افق ترقی‌خواهی شکل گرفت. در حوزه حقوق بین‌الملل نیز اصالت این معنی گریزناپذیر است. مدرنیست‌ها در آغاز با اراده رد رویکرد سنتی به حقوق بین‌الملل به مباحث ورود کردند. بر اساس اندیشه این دست از متفکران نه حقوق‌دانان موضوعه و طبیعی‌گرایان نخواهند توانست یک نقطه شروع عینی را بیابند تا نظریه حقوقی آنان بر اساس این عینیت آغاز شود. بر همین اساس جریان مدرنیسم مجموع نظر‌ها را با این عنوان که ذهنی‌گرا هستند پذیرفتنی و ره‌گشا نمی‌دید، بدون آنکه نظریه‌پردازان این حوزه دریابند که خود نظریه ایشان نیز در چارچوب نوعی معرفت‌شناسی ذهنی قرار دارد. این موضوع آغاز رویکرد انتقادی به

معرفت‌شناسی حقوق بین‌الملل مدرن واقع شد (Carty, 1991: 128). در برابر این رویکرد پست‌مدرنیسم معرفت‌شناسی حاصل از عقل تجربی را معتبر نمی‌داند و معیار شناخت را همسان مدرنیسم در نظر نمی‌گیرد (Sousa Santos, 1987: 281). با این پیش‌فرض پست‌مدرنیسم با رد اعتبار عقل تجربی اشتراکی با حقوق سنتی پیدا می‌کند و هر دو در برابر مدرنیته حقوقی قرار می‌گیرند. البته تفاوت بنیادین این دو انکارناپذیر است. در رویکرد سنتی عقل جهت کسب معرفت به مراجع وحیانی و الهی مراجعه می‌کند (نصر، ۱۳۷۸: ۲۴۳)، اما در پست‌مدرنیسم عقل چه بدون واسطه و چه با کمک مراجع الهی و وحیانی به‌عنوان ابزار پدیده‌شناسی به‌حساب نمی‌آید.

وجه دیگری که در خصوص معرفت‌شناسی محل اختلاف‌نظر و شکل‌گیری انتقاد است، نوع معرفت‌شناسی در زمینه انسان‌شناسی مدرنیسم است. در انتقاد از این رویکرد مارتین هایدگر استدلال می‌کند که کل دوران مدرن به‌وسیله سوژگی انسانی خودایستا و مستقلی تشکیل شده که جهان را به‌عنوان تصویری می‌بیند که از آن منفصل شده است (Heidegger, 1993: 112). مدرنیته حقوقی و نظام حقوقی بین‌الملل برآمده از لیبرالیسم با محور قرار دادن انسان، می‌کوشد از طریق اصلاح ساختاری و وحدت‌گرایی، در ضمن ضمانت آزادی فردی، بشر را از قید گروه‌های مختلف عرفی، مذهبی و سیاسی رهایی بخشد (Murphy, 2005: 15). بنابراین می‌توان استدلال کرد که عقلانیت تجربی و فردگرایی مؤلفه‌های آغازین مدرنیته بوده‌اند. این در حالی است که از منظر رویکرد انتقادی پست‌مدرن، انسان مدرن محصول نوعی عقلانیت و خردورزی است که در مسیر آرمان ترقی‌خواهی، ممکن است به ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه و توتالیتار نیز تمسک جوید. در برابر این دیدگاه پست‌مدرن‌ها بر آن‌اند که انسان‌ها همواره در زمان حال زندگی خود، در معرض آن دسته متغیرهایی قرار دارند که مخصوص آنها و ساخته شرایط آنهاست. پس دلیلی برای جمع زدن آنها و نتیجه‌گیری به شکل قطعی خود وجود ندارد؛ یعنی انگاشت انسانیت مشترک، توهمی بیش نیست که این موضوع در واقع زیربنای فهم پست‌مدرن در معرفت‌شناسی حقوقی است (آهنچیان، ۱۳۸۲: ۱۴۱). در ادامه انتقادات معرفت‌شناسانه پست‌مدرنیسم فردگرایی را نیز زیر سؤال می‌برد. همان‌طور که اشاره شد پست‌مدرنیسم با زیر سؤال بردن مبنای فردگرایی و در پس آن نوعی رجعت به کثرت‌گرایی، نمی‌تواند با فردگرایی متافیزیکی به‌عنوان یک مینا همسویی کند. پس به این ترتیب پست‌مدرنیسم با فردگرایی و حقوق فردی که از فطرت ناشی می‌شود نیز موافقتی ندارد. با این تفسیر رویکرد حقوق طبیعی نیز در نگره حقوقی پست‌مدرنیسم جایگاهی ندارد. پست‌مدرنیسم بر آن است که با نادیده گرفتن واقعیات اجتماعی، به تبعیض اقتصادی و اجتماعی نیز دامن می‌زند (Tushet, 2005: 86). بنابراین پست‌مدرنیسم دو شاخصه مدرنیسم یعنی فردگرایی متافیزیکی و عقلانیت را مورد انتقاد قرار می‌دهد تا از این طریق انسان‌گرایی مدرنیته و نظم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاصل از آن که به شکل‌گیری ساختار حقوقی می‌انجامد، زیر سؤال ببرد. اما چالش دیگری که

در زمینه معرفت‌شناسی پدید می‌آید، توصیف پوچ بودن جریان پست مدرنیسم توسط منتقدان آن و پیروان نظریات مدرن حقوقی است. به نظر نوعی شک‌گرایی حاصل از معرفت‌شناسی پست مدرن که بر مدار نفی حرکت می‌کند، در خصوص نتایج، معرفت و دانش، مفاهیم اخلاقی و همچنین عدالت، نتایج ناگزیر و حیاتی در رویکرد انتقادی پست مدرن است. از منظر پست مدرنیسم هیچ انگاری جزئی از ابزار تحلیلی مواجهه با گفتمان مدرنیسم است. در معرفت‌شناسی حقوق پست مدرنیسم، محققان اعتقاد دارند که دانش و معرفت می‌تواند نیرویی جهت پیشرفت و خودمختاری اخلاقی ارائه کند (Koskeniemi, 2009: 467-490). در واقع پست مدرنیسم بر آن است با پرداختن به موجودیت انسانی و معرفت بشری خود را از افتادن در عینیت‌گرایی مدرن رها کند. معرفت‌شناسی انتقادی پست مدرن اعتبار منطقی را در درون یک زمینه فرهنگی می‌یابد، بدون آنکه مدعی برخی واقعیات جهانی شود.

۳.۲.۲. انتقاد به پوزیتیویسم حقوقی و ساختارشکنی پست مدرنیسم

انتقاد به پوزیتیویسم حقوقی، جز محورهای انتقادی به فرهنگ حقوقی مدرن بوده است. پوزیتیویسم رویکردی غیرهنجاری و فارغ از ارزش است که مدعی تأکید بر توصیف حقوق آن گونه که هست، است. از منظر حقوقدانان بین‌المللی پوزیتیویسم، حقوق بین‌الملل شامل قواعدی است که دولت‌ها از طریق قراردادهای عرف و سایر اشکال، رضایت خود را نسبت به آنها ابراز می‌کنند. رشد همه‌جانبه موافقت‌نامه‌ها، عرف و معاهدات بین‌المللی برای پیشبرد روابط بین‌الدول همواره مؤلفه اساسی رویکرد پوزیتیویستی کارگزاران حکومتی بوده است. همان‌طور که از توضیحات در خصوص پوزیتیویسم برمی‌آید، این رویکرد یک رویه اجباری است. اما برعکس پست مدرنیسم یک رویکرد سلبی است که تصور ارائه یک راه‌حل و چارچوب پیوسته از سوی آن، با جریان کلی انتقادی پست مدرن مغایر است.

از منظر ضد ساختارگرایانه پست مدرنیسم، پیروی حقوق بین‌الملل از ساختارگرایی، این حوزه را به‌عنوان زبانی از دوگانه‌های متعارض تبدیل کرده است. به گمان پست مدرنیسم به‌طور معمول شکل‌گیری قانون به‌صورت کثرت‌گرایانه، محلی و مصداقی است. در این دیدگاه پست مدرن‌ها هر فرهنگ را برابر با فرهنگ دیگر در نظر می‌گیرند و بر لزوم وجود نظرها و فرهنگ‌های مختلف پافشاری دارند. از نظر پست مدرنیسم معناها هستند که در پارادایم جهانی حقوق منشأ تحولات قرار می‌گیرند و پوزیتیویسم توانایی ایجاد معنا از طریق ایجاد گزاره‌های را ندارد (موسوی، ۱۳۸۹: ۱۴۵-۱۷۲). علی‌رغم تأکید دریدا بر این موضوع که ساختارشکنی یک روش نیست، بلکه یک فعالیت خواندن است، ساختارشکنی به این سمت گرایش داشته است که فنون مشخصی را به کار گیرد. بسیاری از مباحث ساختارشکنانه، حول محور تحلیل تضادهای مفهومی شکل گرفته‌اند. یک مثال مشهور، تضاد بین نوشتن و صحبت کردن

است (Derrida, 1976: 21). تحلیلگر یا پژوهشگر ساختارشکن، در جست‌وجوی مسیرهایی است که از طریق آنها یک اصطلاح در یک متن، استدلال، سنت تاریخی، یا استعمال اجتماعی مشخصی، در تضاد با دیگر برداشت‌ها رجحان پیدا می‌کند. یک اصطلاح ممکن است به دلیل عام بودن، معمولی بودن و داشتن معنای اصلی، بر برداشتی که خاص، استثنایی، جنبی یا فرعی به نظر می‌رسد، رجحان پیدا کند. ممکن است یک اصطلاح به این دلیل که به نظر صحیح‌تر، ارزشمندتر، مهم‌تر یا جهانشمول‌تر از مفهوم مقابلش باشد، ارجح دانسته شود. با این حساب ساختارشکنی نوعی انتقاد مفهومی داخلی بوده که منتقد به وسیله آن با حالتی تلویحی و مشروط به موضعی که مورد انتقاد وی قرار گرفته، متعهد و وفادار می‌ماند (Audi, 1999: 209).

محققان انتقادی حقوق در اصل به سه دلیل به ساختارشکنی علاقه نشان دادند. اول، به این دلیل که ساختارشکنی ادعا می‌کرد که معانی، ذاتاً غیرثابت هستند. این ادعا، فرضیه تعیین ناپذیری تصمیمات حقوقی را تأیید و تقویت می‌کند. این فرضیه نیز به نوبه خود، از تأکید مطالعات حقوقی انتقادی بر ویژگی سیاسی تصمیمات حقوقی پشتیبانی می‌کند. دوم، به این دلیل که ساختارشکنی عدم ثبات و عدم تعیین در همه جا را دریافت که ظاهراً از مفهوم وابسته بودن ساختارهای اجتماعی و نرم و منعطف بودن مفاهیم اجتماعی حمایت می‌کند. این موضوع، از ادعای مطالعات حقوقی انتقادی، مبنی بر اینکه ایدئولوژی حقوقی مبتنی بر ادعای «ضرورت کاذب»^۱ ساختارهای حقوقی و اجتماعی، ظاهراً به لحاظ نظری منطقی، اما در عمل مایوس‌کننده است، پشتیبانی می‌کند. سوم، به این دلیل که ظاهراً ساختارشکنی نشان می‌دهد که تمام متن‌ها منطق خود را تضعیف می‌کنند و دارای معانی متعددی هستند که با یکدیگر در تعارض قرار می‌گیرند. از این رو ساختارشکنی می‌تواند به منظور ((تخریب))^۲، یعنی نشان دادن اینکه یک دکتربین یا استدلال حقوقی از اساس مبهم بوده است، به کار رود (Adler, 2010: 23).

با این دیدگاه مارتی کاسکنمی در تحلیل خود در خصوص نظام حقوقی بین‌الملل از ساختارشکنی استفاده می‌کند. کاسکنمی برابر با سایر متفکران ساختارشکن، در رویکرد انتقادی به کار گرفته خود مبتنی بر این باور است که محققین مدرن حقوق بین‌الملل، گفتمان لیبرال سیاست مشترکی دارند. این منازعه فراتر از گفتمان حقوقی است. وی به گونه‌ای انتقادی دانشگاهیان و نگرش‌های متعددی را مورد ارزیابی قرار داده و نگره برابر با اصل سیاست را که در استدلال‌هایشان مخفی کرده‌اند، به نوعی افشا می‌کند. او علیه فرهنگ ((ظاهرنگر))^۳ استدلال می‌کند و تأکید دارد که قواعد شکلی می‌توانند دقیقاً به همان اندازه اصول غیرشکلی، با بی‌عدالتی همزیستی کنند (Koskeniemi, 2004: 492). کاسکنمی بر این باور

1. False Necessity
2. Trashing
3. Formalistic

بود که باید همراه و در خلال مفهوم از شکل افتاده حقوق و اشتیاق برای گسترش لیبرالیسم، طرحی دانشگاهی ایجاد کند که نتواند توجیه امپراتوری آمریکا را تقویت کند (Koskeniemi, 2004: 484). کاسکنمی مفهوم استدلال‌ها، مواضع و قواعد را از طریقی به‌دست می‌آورد که در آن، آنها خود از استدلال‌های رقیب جدا می‌شوند. از همین منظر نمی‌توان تمایزی میان استدلال‌های جایگزین ایجاد کرد، زیرا آنها هرگز جانشین نیستند، بلکه بر صحت یکدیگرند. این وجه از استدلال کندی نیز با ساختارشکنی استدلال حقوق بین‌المللی در خصوص منابع، آیین‌ها و ماهیت حقوق، استفاده شده است (Kennedy, 1987: 229). با توجه به استدلال کاسکنمی می‌توان چنین دریافت که ابژه و سوژه حقوق بین‌الملل از منظر پست مدرنیسم در نوعی ((بی‌ثباتی ذاتی^۱ قرار گرفته است. به‌عنوان جمع‌بندی و در نگاه کل گرایانه مطالعه ساختارشکنانه استدلال حقوقی، می‌کوشد با عبور از توصیف یا دسته‌بندی دانش حقوقی، به بیانی تفسیری از زبان حقوقی کنترل‌کننده، موقعیتی از هر آنچه می‌تواند به‌گونه‌ای مناسب و مطلوب در درون آن بیان شود دست یابد.

۳. سیالیت^۲ و تأثیر مؤلفه‌های پست مدرن در بروز آن

پست مدرنیسم فاقد سلسله‌مراتب مرکزی یا اصول ساختاریافته و مشخص است، زیرا این حوزه دربرگیرنده پیچیدگی مفرط، تناقض، ایهام و عدم انسجام درونی است. پس به این ترتیب وضع هر لحظه نه نتیجه ضروری وضع قبلی است و نه علت کافی برای وضع بعدی خواهد بود (تاجیک، ۱۳۸۷: ۱۱۳-۱۳۸). عدم قطعیت، تکثرگرایی، مرگ خرد و نقد مدرنیته از ویژگی‌های پست مدرنیسم است. در وضعیت پست مدرن مفهوم حق و مفهوم حقوق برآمده از آن نیز سیالیت می‌پذیرد، متکثر و متحول می‌شود. این مفهوم از حالت جهانشمولی و کلیت خارج، جزئی‌نگر و خاص می‌شود و در این مکتب با توجه به سیالیت به‌وجودآمده اولویت‌های حق نیز از بین می‌رود و این مفهوم، خاص، ناهمگن، نامتجانس و در حال تغییر است. تمامی ویژگی‌های برشمرده شده حالتی از عدم ایستایی و وضعیتی ناپایدار را روایت می‌کند که این وضعیت در بیان ما با عنوان سیالیت از آن یاد می‌شود.

سیالیت معاصر را به گواه اندیشمندان انتقادی می‌توان از جنس نوعی خودبیگانگی در نظر گرفت که در آن صورت توسط هگل این از خود بیگانگی در آغاز با رابطه بین‌شناسی و تأیید خدایگان است که موضوعیت می‌یابد (هگل، ۱۳۸۷: ۷۱). این برداشت از سیالیت در بستر مکتب فرانکفورت نیز بسط پیدا کرد تا بدانجا که در اندیشه هابرماس به‌مثابه نوعی ایدئولوژی همه‌گیر تصور شد و کنش ارتباطی اصیل

1. Essential Instability

2. Fluidity

عقلانی - اخلاقی را مخدوش می‌سازد (Habermas, 1989: 106). این مفهوم در سایر حوزه‌ها نیز پس از پررنگ‌تر شدن نشانه‌های پست‌مدرنیسم تجلی پیدا کرد. در این زمینه زیگموند باومن^۱ جامعه‌شناس لهستانی با تأثیر از انگاره‌های پست‌مدرنیسم در کتابی با عنوان *عشق سیال*^۲، سیالیت و ناپایداری خارق‌العاده و شایان توجهی در پیوندهای انسانی، احساس ناامنی حاصل از این ناپایداری و امیال متضاد ناشی از این احساس مبنی بر تحکیم پیوندها و در عین حال سست نگه‌داشتن آنها را مورد توجه قرار می‌دهد (باومن، ۱۳۸۴: ۱۰).

با این روند می‌توان چنین برداشت کرد که در واقع نوعی بحران معناشناسانه حاصل از روند ترقی‌خواهی صرف پروژه مدرنیته حامل شکست در رویارویی مؤلفه‌های هویتی در ابعاد گوناگون در فضای جهانی شده است. در اساس بحران زمانی بروز می‌کند که یک اصل به دلایل مختلف نمی‌تواند استدلال و منطق محکمی جهت پذیرش و نهادینه شدن در سوژه ارائه کند، پس در چنین وضعیتی سیالیت بروز می‌کند و حاکم می‌شود. بر همین اساس در باور پست‌مدرنیسم با، به سیالیت افتادن پارادایم، اعتبار و نبود مبنا از فرد به فردی و از جامعه به جامعه‌ای، مفهوم حق نیز از جامعه به جامعه‌ای و از بستری به بستر دیگر در نوسان خواهد بود، زیرا حقیقت یک اعتبار، وابسته به ضوابط معنایی و شکل قرائت نوع جهان‌بینی هر اجتماع متفاوت خواهد بود و معنایش به تأویلی وابسته است که در افق دنیای خاص ارائه می‌شود. در تعاریف انتقادی پست‌مدرنیسم به همین دلیل اعتبار قواعد زیر سؤال قرار گرفته است (Unger, 1986 : 41). رویکرد انتقادی پست‌مدرن با این تعبیر انتقادات ساختارشکنانه‌ای علیه تمامی کلان روایت‌های حقوقی سیاسی و اجتماعی داشته است، این رویه بنیادستیز به حقوق و سیاست مسبب این شده که رویکرد انتقادی موقعیت اجتماعی در حال تغییر از مدرنیته متأخر (آغاز پست‌مدرنیسم) را جلوه‌گر باشد. در این مرتبه همان‌طور که اشاره شد ویژگی‌هایی از درون اندیشه پست‌مدرنیسم بروز کرده که به سیالیت اعتبار بخشیده است. با توجه به توضیحات مذکور و گفتمان مورد بحث، در مباحث آتی به مؤلفه‌هایی پرداخته می‌شود که زمینه‌ساز بروز سیالیت حقوقی در حقوق بین‌الملل هستند. در تقسیم‌بندی این پژوهش این مؤلفه‌ها سه‌گانه در نظر گرفته شده‌اند.

۱.۳. تکثرگرایی

رویکرد ضد وحدت و در واقع مرکزیت‌گریزی پست‌مدرنیسم به‌طور نسبی عیان است. گستره سیستم حقوق بین‌الملل، اقتضای موضوعات، هنجارها، رژیم‌ها و نهادهای حقوقی فراوان دارد و این هنجارها و

1. Zigmunt Bauman

2. Liquid Love

نهادهای مدت طولانی است که با حقوق بین الملل پیوند خورده اند (Koskeniemi, 1992: 123-162). مفهوم تکثرگرایی حقوقی در تعریف موسع به نظام های حقوقی، شبکه ها یا نظام های همسان در موقعیت سرزمینی یکسان اشاره می کند. تکثرگرایی حقوقی بی تردید فرایند ایجاد یک روش ایجاد قاعده حقوقی را تحت تأثیر قرار می دهد. بحرانی که به لحاظ معرفت شناسی و در خصوص سیالیت به آن اشاره شد، مفهوم مؤثر بودن هنجاری این فرایند حقوقی را زیر سؤال و محل شک و تردید قرار داد. تکثرگرایی می طلبد که گروه های مختلف اجتماعی در فرایند ایجاد قواعد حقوقی مشارکت کنند (Supiot, 2005: 244) مشاهده می شود که شکسته شدن یک ساختار واحد دولتی در این مرتبه از تکثرگرایی بنابر آنچه مورد گرایش پست مدرنیسم است، به وقوع می پیوندد و گروه های خرد اجتماعی هویت می یابند. در این فرایند یک قاعده حقوقی نه تنها محصول اراده دولت نیست، بلکه حاصل مذاکره و تعامل گروه های مختلف و بازیگران متفاوت است. از همین منظر وحدت گرایی در مرکز توجه مهم ترین پیشرفت های حقوقی در سطح بین المللی قرار ندارد، به این دلیل که شاید بتوان گفت هواداران ایده ها در ارتباط با مسائل بین المللی، مسائل اقتصادی، حقوق بشر، محیط زیست، مسائل امنیتی و سایر موارد، راه حل های وحدت گرایانه حقوق را در بسیاری حوزه جامع و مانع نمی دانند. این مورد تا آنجا پیش رفته است که حتی، حوزه های تخصصی یادشده در حقوق بین الملل، سلسله مراتب حقوقی شکل گرفته نیز با توجه به تمایل ساختاری به تخصص کاربردی موردنظر در هر حوزه را درنور دیده اند (Koskeniemi, 2005: 615).

در شرایط فعلی یک فرهنگ زبانی مورد پذیرش تکثرگرایانه در مکاتب حقوقی از چند مرجع ناشی شده است که شامل بررسی قوانین محلی و رویه های عملی در جوامع متفاوت و تجربه همزیستی با قوانین منشأ در مواجهه با قوانین مستعمراتی و جهان گرایی به آن وارد شدند (Robers, 2005: 5). از سوی دیگر بیشترین ادعاهای پلورالیسم حقوقی ناشی از رویه های بوده که نه تنها بر صراحت هنجاری تأکید می کردند، بلکه رژیم های علمی، تکنولوژیکی و اقتصادی را نیز در برمی گیرد که هر کدام از آنها منابعی برای تشریح کل جهان از منظری خاص و یک تمایل درون ساختاری جهت به حد اعلای رساندن عقلانیت موردنظرشان است (Luhmann, 2004: 11). این تعدیل و خردشدگی در مفهوم عقلانیت با توجه به رویکرد ضد عقل پست مدرنیسم نیز محل توجه است. در این نگاه، رژیم های فراملی جایگزین دولت های سرزمینی می شوند. به هر حال از یک طرف تکثر در هنجارها و از طرف دیگر بروز مسائل فراوانی من جمله کثرت در نهادهای بین المللی حقوقی با صلاحیت های متفاوت و گاهی متقارن، افزایش محاکم صلاحیتی، رویه های متناقض محاکم متعدد به فرض چندپارگی وحدت نظم حقوقی بین المللی ناشی از بروز مؤلفه کثرت گرایی دامن زده است (Koskeniemi, 2002: 553). از این منظر است که منتقدان پلورالیسم بر آن اند که این حوزه حقوقی در پاسخ به پرسش های جهانی عاجز است. البته واکنش ها به این تغییرات متفاوت بوده است.

برخی تحلیلگران حقوقی بین‌المللی این رویه‌ها را مباحثی درخور توجه ندانسته و بر آن‌اند که کثرت حتی به وحدت و همگرایی هرچه بیشتر در میان نهادهای قانونگذار و سیستم‌های دولتی در سیستم حقوقی بین‌المللی منجر شده است، برخی نیز ضمن ابراز دیدگاه منفی در خصوص کثرت‌گرایی، آن را دارای آثار غیرسازنده بر تجلی نهادین و منسجم کردن یک سیستم مقتدر حقوقی در صحنه بین‌المللی قلمداد کرده‌اند (Koskeniemi & Leino, 2002: 553). در این زمینه همچنین به لحاظ اهمیت موضوع کمیسیون حقوق بین‌الملل^۱ وارد عمل شده است. کمیسیون حقوق بین‌الملل در گزارشی در خصوص همین موضوع به این نتیجه دست پیدا کرده است که کثرت، در اساس تهدیدی علیه سیستم حقوق بین‌الملل نیست، به این دلیل که اگر تعارضات و تناقضات موجود بازخوردی از تکثر باشند، برداشتی که از آنها صورت می‌گیرد وابسته به نحوه نگاه ناظر است. بر همین اساس تمامی پیامدها و عواقب آن نوعی خطای تکنیکی به حساب نمی‌آید، بلکه این موارد پیامد طبیعی مسیری است که نظام حقوقی در یک سیستم چندگانه که سرشار از ارزش‌های حقوقی متفاوت است و موظف است چنین ارزش‌هایی را ساماندهی و هماهنگ‌سازی کند، به وجود آمده است (Dupuy, 2007: 11). برخی کارشناسان نیز همسو با پیش‌فرض این پژوهش مباحث حاضر را نوعی تشویش پست مدرن می‌دانند که رفته‌رفته و به مرور جایگزین مباحث ماهوی کلاسیک در حقوق بین‌الملل می‌شوند (Koskeniemi & Leino, 2002: 554). اما به هر حال فضا و وضعیت پست مدرن در نوعی آشفتگی قرار دارد که این مورد را نیز می‌توان از این حیث تحلیل کرد، البته این عدم تمرکز و چندوجهی‌شدگی نشانه‌ای بر بروز سیالیت حاصل از روبه‌جلو رفتن انگاره‌ها و نشانه‌های پست مدرنیسم است.

۲.۳. نسبی‌گرایی^۲ و عدم قطعیت^۳

همان‌طور که اشاره شد رویکرد نسبی‌اندیشیدن و مواجهه غیرقطعی با پدیده‌ها در عین پیش‌بینی‌ناپذیری از عواقب بروز رویکرد پست مدرن در اندیشه علوم اجتماعی است. در خرد ناباوری پست مدرن، تمامیت و نهایی بودن تمام نظریه‌های ممکن رد می‌شود آن هم نه فقط به دلیل گشوده‌گزاردن انتهای مسیر معرفتی انسان، بلکه به این دلیل که اساساً حقیقتی درست یا نادرست وجود ندارد؛ آنچه هست تأویل است و تفسیر. در واقع در دوره پست مدرنیسم، مبانی متافیزیکی تفکر مدرن و تمامی اصول و مفروضاتی که به عنوان مبادی، غایات مبانی و ارکان نظری مدرنیته مطرح بوده‌اند، در بسط تاریخی متافیزیک اومانیستی توسط متفکران غربی نفی و انکار می‌شود. از ممیزه‌های پست مدرنیسم، نسبیت در معرفت است.

1. International Law Commission (ILC)
2. Relativism
3. Uncertainty

متفکران پست مدرن معرفت و شناخت را تاریخی و نسبی می دانند. لیوتار درباره فهم نسبی و اجتماعی نامعین و غیرقطعی انسان در بستر اجتماع می گوید: ((هر نوع انسان شناسی حاوی نوعی اجتماعیت اولیه است، با این فرض که همان رابطه ای باشد که توسط سوژه ها برای یکدیگر تجلی می یابد)) (لیوتار، ۱۳۹۴: ۹۰). بنابراین توضیحات، پسامدرنیسم دنیا را محتمل، بی بنیاد، گوناگون، ناپایدار، قطعیت نایافته و مجموعه ای از فرهنگ ها یا تفاسیر پراکنده می داند که میزانی از تردیدها درباره عینی بودن حقیقت، تاریخ و هنجارها، معین بودن سرشت ها و انسجام و یکدستی هویت ها به بار می آورد. با این ذهنیت حقوق نیز باید بر مبنای ویژگی های هر جامعه ای تنظیم شود، در نتیجه حقوق جهانشمول به این تعبیر وجود ندارد (Tharoor, 1999: 5). به این ترتیب، ظهور نسبی گرایی، به دلیل ماهیت متغیر آن، در تضاد با گفتمان مدرنیته حقوقی به نظر می رسد و بنابراین، می توان آن را بحران حقوق مدرن و به نوعی حرکت به رویکرد پسامدرن تلقی کرد. حرکت به سمت نسبی گرایی به این معناست که پیش از شکل گیری ساختار حقوق مدرن، با نسبی گرایی مواجهیم و تعدد منشأ شامل عرفی، مذهبی و حاکمیتی ایجاد قواعد حقوقی را با چالش روبه رو می کند (Arnaud, 1998: 62). دلماس مارتی^۱ پژوهشگر و استاد فرانسوی، نسبی گرایی را همسو و در تالافی با کثرت گرایی حقوقی در نظر می گیرد. وی در این زمینه از منظر مردم شناسی حقوقی و جامعه شناسی حقوقی، کثرت گرایی را به تعبیر کثرت در گروه های متفاوت اجتماعی است دانسته که هر کدام، حقوق خاص خود را دارند و معنای این کثرت، نفی مطلق گرایی است. حرکت به سمت نسبی گرایی و تقویت این مؤلفه در جریان های حقوقی بین المللی با سست کردن زیربنای قواعد حقوقی، تأثیر دیگری بر شکل گیری سیالیت در مباحث حقوقی است. این موضوع نیز حیطه تکررگرایی در حقوق را هرچه بیشتر گسترش می دهد و این نسبی گرایی بستر عدم قطعیت را فراهم می کند.

از سوی دیگر، باور به عدم قطعیت در حقوق، باور به وجود گزاره هایی در حقوق است که با اتکا به منابع فعلی حقوق نه قابل تأیید و نه قابل تکذیب هستند. موضوع خلأ های حقوقی به موازات ارزش صدق گزاره های حقوقی بررسی می شود. پذیرش خلأ در ساختار حقوق خود را به صورت پذیرش خلأ در ارزش های صدق گزاره های حقوقی نشان می دهد تا بدان جا که گزاره های حقوقی دیگر تابع اصل یا صادق و یا کاذب نخواهد بود و برخی گزاره های حقوقی، نه صادق اند و نه کاذب. این تفسیر در پیروان مکتب انتقادی مورد نظر قرار گرفت. در مباحث حقوق بین الملل نیز جریان انتقادی پست مدرن بر آن است که عدم قطعیت نتیجه منفی یا انتقادی است که از تجزیه و تحلیل ساختاری ناشی می شود. این روند متوجه امکان ناپذیر بودن قانون گرایی لیبرال مبتنی بر حاکمیت قانون نیز می باشد. درک لیبرالیسم از مسئله حاکمیت قانون به عنوان فرایندی است که اصول بی طرف را به رخداد های واقعی مرتبط می سازد.

1. Delmas Marty

درون مباحث فلسفه حقوق لیبرال، عدم توافق و بحث درباره اینکه داوری و حق تحت حاکمیت قانون به‌ویژه در پرونده‌های مشکل واقعاً مشابه و یکسان با چه چیزی هستند، تداوم دارد (Hart, 1961: 185). فلسفه حقوق انتقادی پست مدرن در حقوق بین‌الملل در پی بیان عدم قطعیت و نامعین بودن از طریق آشکارسازی عدم امکان تلاش‌های صورت گرفته در فرایند منطق قانونی لیبرالیسم است. به‌طور خلاصه و بر اساس رویکرد انتقادی پست مدرن، نظریه مدرن یک ترکیب سردرگم از مباحث حقوق موضوعه و حقوق طبیعی، توافقی و غیرتوافقی، غایت‌گرایی، کاربردی، سیاسی، منطقی و واقعی است که از تناقضات درونی خود آگاهی ندارد. ادعای بنیادی بودن این تناقض، تأکید یک موضع منفی است بدون اینکه امکان اثبات آن وجود داشته باشد. در پاسخ به دنبال‌کنندگان این جریان چنین استدلال می‌شود که نظریات حقوقی بین‌المللی وارث تناقضات موجود در لیبرالیسم هستند (Kennedy, 1976: 89). این چنین عدم قطعیت به‌عنوان یک ویژگی ساختاری ادبیات حقوقی بین‌المللی عنوان می‌شود. عدم قطعیت حقوق بین‌الملل همچنین به‌واسطه به‌کارگیری اعمال نظریات نیز مشخص می‌شود. از این طریق، ادعای عدم قطعیت خود را به‌عنوان یک ادعای رادیکال درباره دووجهی بودن استدلال حقوقی بین‌المللی مطرح می‌سازد (Koskeniemi, 2002: 449-457). این وجه دوگانه به‌عنوان یک موضوع معرفت‌شناسانه، در درون یک زمینه مفهومی، شبیه به تعارضات و تناقضات حقوق بین‌الملل، در خلال بروز فرایندهای تصمیم‌گیری مشابه ظاهر می‌شود. بر همین اساس هر نتیجه‌ای نیز از نگاه منطقی به یک میزان مورد بحث است. بنا بر این غیرممکن جلوه می‌کند که معانی و مفاهیم را استنباط کنیم و در نتیجه مسائل انتزاعی قادر به اجباری نمودن هیچ تصمیمی نیستند (Kennedy, 1976: 774-776). این نحوه رویارویی با نظریه‌سازی در حقوق بین‌الملل به‌طور مشخص نگره عدم قطعیت را تقویت و هرگونه نظریه قاطع را به‌صورت بنیادی سست می‌نمایاند. عدم قطعیت در واقع ذیل کاربرد و اجرا، تفسیر جدیدی از ناتوانی مفهوم مدرن عمل‌گرایی را ارائه می‌کند. رویکرد انتقادی پست مدرن در حوزه عدم قطعیت، احتمال انتزاع و کاربرد و اجرا در حقوق بین‌الملل را انکار می‌کند و ابراز می‌شود که حقوق بین‌الملل به‌خودی‌خود به‌عنوان ابزاری برای توجیه یا انتقاد از رفتار بین‌المللی بر پایه عدم قطعیت بی‌حاصل به‌نظر می‌رسد. این عدم قطعیت با ناتوانی عینیت‌گرایی در توجیه اصول اولیه خود، هرچه بیشتر به ذهن متبادر می‌شود. در بیان این بنیاد اخلاقی که در تأمین حیات اجتماعی عادلانه است، می‌بایست این نکته را در نظر داشت که رویکرد سلبی پست مدرنیسم هرگز بر مبنای ارائه راهکار برنیامده و با یأس، دل‌سردی و گاهی ناامیدی نسبت به آینده سخن گفته، پس در نتیجه این رویکرد در ارائه تجویز خود را مبری انگاشته است.

در این زمینه اوتی کورهونن چنین می‌اندیشد که: ((شاید سکوت به بهترین وجه در رویکرد پست مدرن که مشتاقانه و اگرایی را مطرح می‌کند، آشکار باشد. انتقاد پست مدرنیسم به مرگ بشر می‌انجامد. در باور پست مدرنیسم راجع به حقوق بین‌الملل هیچ پایه و اساسی وجود ندارد)) (Korhonen, 1996: 17).

۳.۳. ضد میناگرایی^۱

مفهوم ضد میناگرایی نیز در زمره مجموعه مفاهیم سلبی اندیشه پست مدرنیسم قرار دارد. میناگرایی مفهومی است در زمینه نظریه‌های فلسفی معرفت‌شناسانه که بر اساس آن میناگرایان بر آن‌اند، دانش باید بر باورهای معین و یا برخی دیگر از اصول یقینی تکیه کند. بر همین اساس رویکرد میناگرایی برای توجیه باور، تئوری انسجام توجیه است که به موجب آن دانش نیازی به پایه و اساس یقینی یا بدیهی ندارد، بلکه نیازمند سازواری و انسجام اجزای درونی است، مانند پازلی که بدون یقین قبلی حل می‌شود و هر تکه در جای خودش قرار می‌گیرد (Smith & Ownenes, 2008: 177). در برابر این مفهوم ضد میناگرایی قرار دارد. ضد میناگرایی به هر مکتب فلسفی‌ای اشاره دارد که رویکرد میناگرایی در معرفت‌شناسی را رد کند. نامیناگرا کسی است که باور دارد هیچ اعتقاد پایه یا اصل اساسی مانند بدیهیات، برای دانش وجود ندارد. به تعبیر هایدگری ضد میناگرایی، غیاب محض و ساده زمینه و عرصه‌ای است که می‌توان آن را تنها از طریق تقویت هویت‌های ((اوتنیک^۲ بیان کرد (رضایی پناه و شوکتی مقرب، ۱۳۹۷: ۱۷۳). به عقیده پست‌مدرن‌ها از آنجا که هر تعهدی نسبت به ارزش‌های جهان‌شمول خودش نوعی بنیادگرایی است، جهان به‌عنوان میدانی از برخورد میان بنیادگرایی‌ها نگریسته می‌شود که هیچ کدام از آنها نسبت به بقیه نه ارزش بیشتری دارند و نه سست‌ترند.

نا میناگرایی پست‌مدرن را می‌توان همسنگ مفهوم عقلانیت در گفتمان مدرن در نظر گرفت. فیلسوفان ضد میناگرایی پست‌مدرن هر کدام با توجه به رویکرد فلسفی خود، جست‌وجوی معنا و صدق جهان‌شمول را، که فیلسوفان مدرن از دکارت تا کانت به دنبالش بودند، به چالش کشیدند. محصول اینکه در این وضعیت دیگر دانش، پراکنده و از هم گسیخته، نامعین و ناجهان‌شمول شده بود. در واقع به‌نظر می‌رسد می‌توان ویژگی برجسته نامیناگرایی را از بین بردن محوریت سوژه انسانی در عقلانیت و فهم و جایگزینی بافت و محیط به جای آن در نظر داشت (پورمحمدی، ۱۳۹۴: ۱۱۵-۱۳۵). ضد بنیادگرایی از مؤلفه‌های مؤثر در بی‌اعتمادی پست‌مدرنیست‌ها به مبانی اخلاق، سیاست و حقوق است. با این برداشت در خصوص حقوق بین‌الملل و عدالت سؤال پست‌مدرنیسم این است که این فرض که ما پایه‌های سابق

1. Anti-foundationalism

۲. این مفهوم زاینده اندیشه‌های مارتین هایدگر است. از منظر هایدگر دو نوع هستی و دو سطح تحلیل مقابل دازاین (معادل تجربه بودن در قبال موجود آدمی) قرار دارد. سطح اوتنیک مربوط به بخش ملموس، خاص و محلی دازاین، یعنی بخش واقعی که می‌توان آن را مشاهده کرد و سطح اوتولوژیک مربوط به ژرف ساختی است که زیربنا و شکل‌دهنده بخش اوتنیک است. عبدالکریم رشیدیان در ترجمه خود از کتاب هستی و زمان مارتین هایدگر این واژه را به فارسی بر نمی‌گرداند و به همان صورت اوتنیک استفاده می‌کند. هایدگر، مارتین (۱۳۸۹) هستی و زمان، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.

را از دست داده‌ایم و نسبت به عدالت و اجماع دچار تردید ماهوی شده‌ایم، با این حساب آیا چیزی باقی می‌ماند که بتوانیم با مفروض انگاشتن آن نظریه عدالت و حقوق بین‌الملل را بازآفرینی کرد؟ در این نقطه در می‌یابیم که رویکرد انتقادی، ساختارشکنانه و بن‌افکن پست‌مدرنیسم مبانی حقوق را چنان محل تردید یافته که سؤال پیش آمده این است با این حجم از انتقاد به مبانی آیا می‌توان به رویکردی در وادی عمل بین‌المللی اندیشید؟ همان‌طور که اشاره شد فرض آغازین رویارویی پست‌مدرنیسم در حقوق بین‌الملل، لیبرالیسم را زیربنا و آغازگر، به مثابه منطق درونی حقوق بین‌الملل می‌داند که برون‌داد آن چیزی شبیه اسطوره‌شناسی است تا فلسفه. بر همین اساس تفکر لیوتار موردنظر قرار می‌گیرد تا مباحثات مدرن را از میدان فلسفه شک‌آلود پست‌مدرنیسم به در کرده و بر روند مبنا‌گزینی تأکید کند. او معتقد است مقدمه پست‌مدرنیسم در علوم اجتماعی ناباوری در نسبت با فراروایت‌هاست که مبانی به‌صورت عمده در مجموعه فراروایت‌ها می‌گنجد، و انسان عصر پست‌مدرن دیگربندی میان خود و این فراروایت‌ها برقرار نخواهد کرد (Lyotard, 1984: 118). با این حساب می‌توان به وضعیت ازهم‌گسیخته مبانی کلان روایت حقوق بر مدار تحلیل پست‌مدرن‌ها بیشتر پی برد. مورد شایان توجه نظریه حقوقی پست‌مدرن نوعی ایستادگی در برابر از دست دادن بنیان‌ها بدون اینکه در نهیلیسم، نسبی‌گرایی یا محافظه‌کاری فرو رود، است. مسئله یافتن مبانی جدید و غیرمتافیزیکی حقوق، مسئله‌ای همیشگی برای همه اندیشمندان مطرح‌شده در این رویکرد است. همان‌طور که لیوتار می‌پرسد: بعد از فراروایت‌ها، مشروعیت کجا می‌تواند زندگی کند؟ (Litowits, 1997: 76).

از نظر متفکران پست‌مدرن، نظریه سیاسی و حقوقی نمی‌تواند بر اساس اجماع یا اصول اخلاقی مشترک باشد، زیرا این مفاهیم خود محل تردید و سؤالات متعدّدند. بنابراین ما در پست‌مدرنیست با نوعی بی‌اعتمادی ریشه‌ای و عمیق نسبت به هرگونه مبنا‌متافیزیکی یا سیاسی روبه‌رو هستیم. ما باید سؤال کنیم که آیا این شک و تردید بنیادی، هنگامی که با دیدگاه بیرونی حقوق ترکیب شود، می‌تواند سبب ایجاد یک برنامه‌هنجاری برای اصلاحات حقوقی گردد یا خیر؟ (Litowits, 1997: 77) پرسش به این سؤال نیز در گرو بررسی مبانی قواعد حقوقی است. ره‌آورد تکثرگرایی، عدم قطعیت و مبنا‌گزینی در قواعد حقوقی، پیچیدگی ابزار بیان این قواعد بر اساس رویکرد انتقادی پست‌مدرن است. با ظهور بازیگران بین‌المللی متفاوت داخلی و خارجی، تنها قوانین دولتی و عرف دولتی ابزار بیان قواعد حقوقی نخواهد بود. حقوق بین‌المللی در این تعریف از یک طرف و نقش گروه‌های مدنی از سوی دیگر، به‌نوعی جایگاه قوانین دولتی را تضعیف کرده است. رویکرد انتقادی پست‌مدرن در منبع انعطاف‌پذیر و در واقع سیال در نظر می‌گیرد که با واقعیات اجتماعی تناسب بیشتری ایجاد کند (Stacy, 2001: 45). رویکرد انتقادی پست‌مدرن عنصر جبر و یکسویگی را پس زده و بر انعطاف برآمده از خرده‌فرهنگ‌ها تکیه دارد. علاوه بر مؤلفه انعطاف‌پذیری، منبع از منظر رویکرد پست‌مدرن بر آن است که بر رویه کارکردگرایی

انطباق بیشتری با متغیرهای اقتصادی و اجتماعی داشته باشد. در واقع انعطاف پذیری به این تعبیر عنوان می شود که حقوق دیگر دارای ارزش ذاتی نیست و اراده ای هم بر آن وجود ندارد که نقش مستقلی در عقلانیت اجتماعی ایفا کند و البته در برابر حقوق مدرن ابزار عقلانی ساختن ساختار اقتصادی و اجتماعی هم نیست، چراکه برابر آنچه ارائه شد خود عقلانیت زیر سؤال قرار گرفته است (kress, 1997: 5). موضوع حائز اهمیت در خصوص ضد مبنایگرایی و تأثیر آن از منظر پست مدرنیسم بر مؤلفه های حقوق و در نتیجه حقوق بین الملل این است که در رویکرد انتقادی پست مدرن، حقوق برعکس رویکرد مدرن، مشروعیت درونی ندارد که از ویژگی های ذاتی آن نشأت گرفته باشد، بلکه مشروعیت آن به حجم انطباقش با شرایط سیال اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دارد. در چنین شرایطی به طور مسلم از حجم قواعد عام و اصول کلی حقوق کاسته خواهد شد و این موضوع نیز بر سیالیت حقوقی ناشی از ضد مبنایگرایی از منظر رویکرد انتقادی پست مدرنیسم خواهد افزود.

به صورت کلی عدم قطعیت، نسبی گرایی، تکثرگرایی و ضد مبنایگرایی همه و همه نشانه ها و دال هایی از رویکرد پست مدرن هستند که در یک فرایند نامعین و نامنسجم به سست شدن زیربنای گفتمان حقوقی مدرن منجر می شوند و بروز سیالیت در نظام حقوقی بین المللی نمایانگر است.

۴. نتیجه

پست مدرنیسم از نظر تعریف با اختلاف روبه رو بوده است و چه بسا نتوان تعریف جامعی از آن ارائه داد. به طور کلی پست مدرنیسم به مثابه یک پیکره پیچیده و دهم تنیده مبهم، متنوع از اندیشه ها و یک رویه انتقادی است که ویژگی های آن چالش با علم و عقل مدرن، دکتترین های جهان مدرن و روایت های کلان آن همراه با اعتراض به دستاوردهای بحران خیز مدرنیسم است. با این مفروضات از نظر جریان انتقادی، حقوق بین الملل مدرن از یک طرف مرکب از قواعد و نهادهاست و از سوی دیگر رویه و پروژه ای سیاسی است. افزایش روزافزون هنجارهای حقوقی بین المللی از این منظر، بستر چندپارگی حقوق بین الملل را مهیا کرده است. بروز رژیم های متنوع، تکثر در منابع و گاهی تعارض قواعد سبب شده که نگرانی های عنوان شده از سوی پست مدرنیسم، به صورت جدی تری محل توجه متفکران حقوق بین الملل واقع شود.

پست مدرنیسم قالب حقوقی واحد و یکدست را به علت گرایش های متفاوت انسانی در سطح جهانی مناسب نمی داند. پست مدرن ها بر آن اند که تمامی ارزش ها در نقاط مختلف جهان حائز اهمیت و رجوع هستند، زیرا این رویه فکری به شکل جدی به ادعای جهان گستری مفاهیم و معانی حقوقی بدبین است. از همین منظر انسان پست مدرن شده تنها دارای یک هویت واحد و ساختاری نیست، بلکه او از

مجموعه‌ای از هویت‌های خُرد که محصول در هم شکستن هویت ساختاری یکپارچه بوده، پدید آمده است. مؤلفه‌های ضد میناگرایی، تکثرگرایی و نسبی‌گرایی توأم با عدم قطعیت مؤلفه‌های برآمده از پست‌مدرنیسم در نظر گرفته شدند که بر بروز سیالیت مؤثر بوده‌اند. در خصوص کثرت‌گرایی، نتیجه چنین بیان می‌شود که تکثرگرایی می‌طلبید که گروه‌های مختلف اجتماعی در فرایند ایجاد قواعد حقوقی مشارکت کنند.

در نتیجه می‌توان دریافت که انتقادات پست‌مدرنیسم در حقوق بین‌الملل در واقع بیش از هر مورد دیگری متوجه مبنای قواعد حقوقی است. روند انتقادی پست‌مدرنیسم به تعبیری بر طبل نفی جهانشمولی حقوق بین‌الملل در برداشت مدرن آن که برآمده از اندیشه لیبرال فرض می‌شود، می‌کوبد و آن را بستری به سمت وسوی تعابیر، عملکرد و همسویی‌های حقوق بین‌الملل باسیاست‌های جریان اصلی صاحبان قدرت در سطح بین‌المللی می‌انگارد. بنابراین به‌دشواری می‌توان الزام‌آور بودن حقوق بین‌الملل را جهت دستیابی به مجموعه‌ای از نتایج اساسی نشان داد که از همین منظر چشم‌انداز حقوق بین‌الملل با روند کنونی در راستای تحقق آرمان عدالت بین‌المللی آنچنان روشن نخواهد بود. حال با پیش‌فرض قرار دادن بروز سیالیت در مفاهیم که عصر پست‌مدرن بستر ساز این مهم بوده سؤالات متعددی از آینده حقوق بین‌الملل در ذهن متفکران آن شکل می‌گیرد. مارتی کاسکنمی اندیشمند یادشده زمانی جایگاه حقوق بین‌الملل را فی‌مابین طیفی که از یک طرف واقعیت و از طرف دیگر ناکجاآباد بود نامید. با این تفسیر گویی حقوق بین‌الملل در عصر حاضر در دوگانه عینیت‌گرایی و ذهنیت‌باوری گرفتار آمده است. طیف واقعیت‌نگر کماکان به ریسمان نه‌چندان ضخیم پوزیتیویسم چنگ زده تا بتواند سیستم جهانی سازمان‌یافته خود را در تعریف هنجارهای دولت‌محور احیا کنند. از سوی دیگر اندیشمندان انتقادی نیز بروز موجودیت‌های جدید را دال بر حرکت گام به گام حقوق بین‌الملل به سمت چندپارگی و پایان نامحدود بودن حاکمیت‌ها می‌دانند. واقعیت‌گراها بر آن‌اند که رویکرد انتقادی حیات بین‌المللی را از روند برنامه‌ریزی‌شده و نظام‌مند خارج می‌کند که در برابر این ادله رویکرد انتقادی نظم فعلی را عامل بی‌عدالتی پنداشته است. بر همین اساس پست‌مدرنیسم به‌عنوان محور پیش‌رونده رویکرد انتقادی تحولات اجتماعی را زمینه‌ساز دگرگونی و رنگ باختن معناهای همه‌گیر از جمله در حقوق بین‌الملل می‌داند. به این تعبیر نسبی‌گرایی در تفسیر، تکثرگرایی در معانی و ضد میناگرایی در برابر روایت غالب حقوق بین‌الملل فضایی را به‌وجود می‌آورد که مبین این مهم خواهد بود که حقوق بین‌الملل تاکنون در فقدان بی‌طرفی به‌سر برده و سیالیت در مفاهیم خواهد توانست تفسیر جدیدی از قدرت، جنسیت، تاریخ، نژاد، فرهنگ و هویت را به چرخه حقوق بین‌الملل وارد کند.

در خصوص رویکرد انتقادی پست‌مدرنیسم در حقوق بین‌الملل با مفروض داشتن تمامی این موارد، سؤال مهمی که ذهن هر پژوهشگری را معطوف خود می‌کند این است که در صورت نبود این مجموعه

حقوقی فعلی با عنوان حقوق بین الملل جهان در چه وضعیتی قرار خواهد گرفت؟ از منظر نگارندگان، قدر مسلم با مفروض داشتن واقعیت‌ها و تعارضات فعلی نظام بین الملل، بر بی‌ثباتی‌های فضای بین‌المللی افزوده خواهد شد. اما نکته مثبتی که می‌توان در خصوص ارائه این مجموعه انتقادات به آن اشاره کرد، وجه تاباندن نور روشنگر، از منظر و نقطه دید جریان غیراصولی حقوق بین الملل بر پیکره ساختار آن است. به تعبیر امانوئل کانت که معتقد بود، دیوید هیوم و نگاه شک‌گرایانه و نفی منشانه‌اش، او را از خواب غفلت و جزمیت بیدار کرده است، شاید بتوان برداشت کرد که انتقادات بن‌افکنانه پست مدرنیسم بر پیکره حقوق بین الملل می‌تواند در حرکت و تعیین مسیر آن مؤثر واقع شود.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. آهنگیان، محمدرضا (۱۳۸۲). آموزش و پرورش در شرایط پست مدرن. تهران: طهوری.
۲. باقری، محمود (۱۳۹۵). مکاتب فلسفی در حقوق بین الملل. تهران: میزان.
۳. باومن، زیگموند (۱۳۸۴). عشق سیال. ترجمه عرفان ثابتی. تهران: ققنوس.
۴. رضایی‌پناه، امیر؛ شوکتی مقرب، سمیه (۱۳۹۷). تحلیل گفتمان سیاسی. تهران: تیسرا.
۵. کاظمی، علی اصغر (۱۳۹۴). متدولوژی حقوق بین الملل. تهران: قومس.
۶. لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۸۰). وضعیت پست مدرن: گزارشی درباره دانش. ترجمه حسینعلی نوذری. تهران: گام نو.
۷. لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۹۴). پدیده شناسی. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران: نی.
۸. گئورگ فریدریش هگل (۱۳۸۷). خدایگان و بنده. ترجمه حمید عنایت. تهران: خوارزمی.

ب) مقالات

۹. الوانی، سیدمحمد؛ هاشمیان، سیدمحمدحسین (۱۳۸۷). بازخوانی دانش سیاست‌گذاری در زمینه پست مدرن: شکل‌گیری خط‌مشی در عصر پست مدرن. فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، ۱۴ (۵۶)، ۹۹-۱۲۲.
۱۰. الهوتی نظری، حمید؛ اصغرزاده کانی، میثم (۱۴۰۰). تجلی اندیشه‌های پست مدرن در برخی موارد منشور ملل متحد. فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، ۵۱ (۳)، ۹۰۷-۹۲۸.
۱۱. پورمحمدی، نعیمه؛ حمید طالب (۱۳۹۴). ارتباط میان رشته‌ای علم و الاهیات: مشکل معرفت‌شناختی و راه حل پسامبناگرایی. نشریه پژوهش‌های ادیانی، ۳ (۵)، ۱۱۵-۱۳۵.
۱۲. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۷). پسامدرنیسم و روش. فصلنامه حوزه و دانشگاه روش‌شناسی علوم انسانی، ۱۴ (۵۵)، ۱۱۳-۱۳۸.
۱۳. درون پرور، امیر؛ عسگری، پوریا (۱۴۰۰). بررسی اندیشه‌های مکتب انتقادی ((جریان جدید)) در حقوق

- بین‌الملل. مجله حقوقی بین‌المللی، (۶۴)، ۱۲۳-۱۴۹.
۱۴۰. علیزاده، مسعود (۱۳۸۶). نگاهی به پدیده چندپاره شدن حقوق بین‌الملل. فصلنامه اطلاع‌رسانی حقوقی، ۶، (۱۲)، ۹۳-۱۰۴.
۱۵. نصر، سیدحسین (۱۳۷۸). تأملاتی درباره اسلام و اندیشه مدرن. ترجمه منصور انصاری. پژوهشنامه متین، (۲)، ۲۳۹-۲۵۶.
۱۶. موسوی، سیدمحمد (۱۳۸۹). جایگاه زبان در فلسفه سیاسی ویتگنشتاین. دوفصلنامه علمی تخصصی علامه، ۹، (۲۵)، ۱۳۹-۱۵۸.

۲. انگلیسی

A) Books

- Adler, M. D. (2010). *A companion to philosophy of law and legal theory*. Ed. Dennis Michael Patterson, Wiley-Blackwell.
- Audi, R. (1999). *the Cambridge Dictionary of Philosophy*. New York: Cambridge University Press.
- Barthes, R (1989). *Selected Writings*. ed.& introduced by Susan Sontag. London : Fontana press
- Chimni, B. S. (2017). *New Approaches to International Law: The Critical Scholarship of David Kennedy and Martti Koskeniemi*, Cambridge: Cambridge University Press, Online publication.
- Litowitz, D. E. (1997). *Postmodern Philosophy and Legal Thought* . USA: Loyola University Chicago.
- Foucault, M (1984). *The Foucault Reader* ed, Paul Rabinow, London:Penguin Books.
- Simposon, G. J. (1994). “ *Imagined Consenti Demo Critic Liberalism in International Legal Theory*”. Australia Year book of International law. Melbourne: University of Melbourne.
- Derrida, J. (1976). *Of Grammatology*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Helen, M (2001). *Postmodernism and Law, Jurisprudence in a Fragmenting World* . Ashgate Publishing.
- Habermas, J. (1996). *Between Facts and Norms : Contributions to a Discourse Theory of Law and Democracy*, Cambridge : Mass, MIT Press.
- Habermas, J. (1989), *The Structural of Transformation of the Public Sphere*, Trans. Thomas Burger, Cambridge: polity press.
- Heidegger, M. (1993). *The Age of the World Picture*, in D (ed) *Basic Writing*: Martin Heidegger, 2nd ed, London: Routledge.
- Litowitz, D. E. (1997) *Postmodern Philosophy and Legal Thought*, Chicago: Loyola University Chicago.
- Lyotard, J.F (1984). *The Postmodern Condition: A Report on Knowledge*,Minneapolis: University of Minnesota Press,
- Koskeniemi, M, (2004). *the Gentle Civilizer of Nations: The Rise and fall of International Law 1870-1960*. UK:Cambridge University Press .
- Koskeniemi, M. (1989) *From Apology to Utopia : The Structure of International*

Legal Argument . Cambridge: University Press.

17. Koskeniemi, M (2011). *The Politics of International Law*. Bloomsbury: Publishing Hart
18. Murphy. M. C. (2005) *Natural Law Theory*, in : *Blackwell Guide to the philosophy of Law and Legal Theory*, edited by Martin p. Golding and William A., USA: Blackwell press.
19. Adler. M. D. (2010) *A companion to philosophy of law and legal theory*. Ed. Dennis Michael Patterson. Wiley-Blackwell, Article number: 23.
20. Luhmann. N. (2004) *Law as a social system*. oxford : oxford university press.
21. Steve. S, Ownens P.(2008). *Alternative approaches to international relations theory in The Globalisation of World Politics*, 4th ed, Oxford : Oxford University Press.
22. Tushnet, M.V (2005). *Critical Legal Theory*, in : *Blackwell Guide to the philosophy of Law and Legal Theory* . edited by Martin p. Golding and William A, USA : Blackwell Press.
23. Unger, R. M, (1986) *The Critical Legal Studies Movement*, USA :Harvard University Press.
24. Stacy M .H (2001) . *Postmodernism and Law, Jurisprudence in a Fragmenting World*, Aldershot ; Burlington, VT : Ashgate/Dartmouth.
25. Wacks .R (2006). *Philosophy of Law: A Very Short Introduction*. oxford : oxford university press.

B) Articles

26. Santos .S. B (1987). Law : A Map of Misreading, Toward a Postmodern Conception of Law. *Journal of Law and society*, 14 (3) 279-302
27. Carty, A (1991) . Critical International Law: Recent Trends in the Theory of International Law. *EJIL* 2, (1)66-96.
28. Kennedy .D.(1986). Critical Theory, Structuralism and Contemporary Legal Scholarship. *NEW ENG. L. REV*, 21(2), 209-244.
29. Kennedy .D. (1980). Theses about International Law Discourse. *GYIL* 23(3)41-61.
30. Kennedy, D (1987). *International Legal Structures*. Baden-Baden: Nomos Verlagsgesellschaft, *AJIL*, 83 (3), 269-294.
31. Duncan, K. (1976). Form and Substance in Private Law Adjudication. *Harvard Law Review*, Vol. 89(3).1976-1994.
32. Hart .L. A. (1962). The Concept of Law. *The Yale Law Journal*, 71 (6), 161-193.
33. Kress. K (1997). Modern Jurisprudence, Postmodern Jurisprudence and Truth. *Michigan Law Review*.95 (6).
34. Makau, M.(2000). Critical Race Theory and International Law: The View of an Insider-Outsider. *Vill. L. Rev*45. (841)260-267 .
35. Koskeniemi. M, Leino. P. (2002). Fragmentation of International Law? Postmodern Anxieties., *LJIL* 2002(15).553-579
36. Koskeniemi .M, (1992). Breach of Treaty or Non-Compliance? Reflections on the Enforcement of the Montreal Protocol. *Yearbook of International Environmental Law*., 3 (1).123-162
37. Koskeniemi. M, (1990). The Politics of International Law. *European Journal of International Law*1(1).4-32
38. Koskeniemi. M (2009). The Politics of International Law. 20 *European Journal of International Law*, 20(1), 7-19.

39. Morton, H. (1977). The Rule of Law : An Unqualified Human Good? . Book Review, *YALE L.J* 43(4), 1391-1426.
- 40.,Korhonen. O, (1996). New International Law:Silence, Defence or Deliverance. *EJIL*, 7(1), 1-28.
- 41 Robers. S. (2005). After Government ? on Representing Law Without the state. *M L R I*, 68 (1), 1-24.
42. Shashi .T, (1999). Are Human Rights Universal?. *World Policy Journal*, 16(4) 1-6.
43. Dupuy P.M (2007). A Doctrinal Debate in The Globalization Era : On The "FRAGMENTATION" OF INTERNATIONAL LAW. *European Journal of Legal Studies*, 1(1)1-19.

۳. فرانسه

A) Books

1. Supiot .A (2005). in : *Home Juridicus, Essai sur la fonction Anthropologique du droit*, Paris :Edition du Seuil, 1e Edition.

B) Articles

2. Arnaud, A.J (1998). *Entre modernité et mondialisation. Cinq leçons d'histoire de la philosophie du droit et de l'État*. Année, Droit et société, L.G.D.J. 40.649-662

